

رسول جعفریان

ابن قتیبه و علوم عرب در یک گفتگمان قوم گرایانه

۱۳۳-۱۴۰

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

چکیده: ابن قتیبه از نسل روشنفکران دیندار اما عرب‌گرای ضدایرانی و در عین حال مدافع علم و دانش به صورت مستقل و نه در قالب حدیث است. این را می‌توان از رساله او با عنوان فضل العرب و التنبیه علی علومها که به کوشش مونتهگمری وات و پیتر ویب در سال ۲۰۱۷ در نیویورک و ناشر المکتبه العربیه منتشر شده، به دست آورد. این رساله جمعا ۱۰۸ صفحه و شامل دو جزء است. جزء اول این کتاب با عنوان فضل العرب درباره شعوبیه و نقد آنهاست و جزء دوم با عنوان التنبیه علی علومها درباره علوم عرب شامل اسب شناسی، نجوم، فراست، قیافه، عیافت و طرق و خط و کهنات، خطبه و شعرو حکمت عربی در قالب نظم و نثر است. از این رساله دو نسخه بوده که در مقدمه کوتاه عربی معرفی شده است. یکی نسخه مکتبه ظاهرین که سال ۱۹۰۹ توسط محمد کردعلی منتشر شده که فقط شامل جزء اول است. نسخه دیگر از دارالکتب المصریه که شامل هر دو جزء است، اما صفحات نخست آن افتادگی دارد و باقی صفحات هم برخی بسیاریرد است. مصححان گفته اند که آن را با چاپ ولید محمود خالص که در سال ۱۹۹۸ منتشر کرده، مقابله کرده اند. نوشتار پیش رو، گزارشی از رساله مذکور است که به اختصار، مروری بر دیدگاه های ابن قتیبه دارد.

کلیدواژه ها: ابن قتیبه، علوم عرب، فضل العرب و التنبیه علی علومها، فضل العرب، شعوبیه، التنبیه علی علومها، دانش عرب، شعوبیان ایرانی، عرب‌گرایان، نقد شعوبیه.

ابن قتیبه و علوم العرب فی أحد الخطابات القومیة

رسول جعفریان

المخالصة: ينتمي ابن قتيبة إلى جيل الإصلاحيين المتدينين، لكنه من القوميين العرب المناوئين للإيرانيين، ومن أنصار العلم والمعرفة المستقلة عن إطار الحديث.

وما ذكرناه يمكن التأكد منه من خلال قراءة رسالته المعنونة فضل العرب والتنبيه على علومها الذي صدر في العام ۲۰۱۷ عن دار المکتبه العربیة وإعداد مونتهغمري وات وبيتر ويبي.

تتكوّن هذه الرسالة من جزءين يبلغ مجموع صفحاتهما ۱۰۸ صفحة. أما عنوان الجزء الأول فهو (فضل العرب)، ويتحدّث عن الشعوبية ونقدها، في حين كان عنوان الجزء الثاني هو (التنبیه علی علومها)، وهو مختص للحديث عن علوم العرب بما فيها الفروسية والنجوم والفراسة والقيافة والعيافة والطرق والحظ والكهنات والخطابة والشعر والحكمة العربية بأشكالها النثرية والشعرية.

والموجود من هذه الرسالة هما نسختان ورد تعريفهما في المقدمة العربية المختصرة، إحداهما نسخة المكتبة الظاهرية التي قام بنشرها محمد كرد علي في سنة ۱۹۰۹ م، واشتملت على الجزء الأول فقط. أما الثانية منها فهي الموجودة في دار الكتب المصرية، وقد اشتملت على كلا الجزئين إلا أنّ الصفحات الأولى منها مفقودة، في حين تمتاز بعض صفحات القسم الباقي منها بكونها تالفة إلى حدٍ كبير، وقد ذكر مصححها الطبعة الحالية أنّها قاما بمقابلتها مع طبعة وليد محمود خالص التي صدرت سنة ۱۹۹۸ م.

والمقال الحالي هو تقرير عن الرسالة المذكورة يتضمّن نظرة سريعة على آراء ابن قتيبة.

المفردات الأساسية: ابن قتيبة، علوم العرب، فضل العرب والتنبيه على علومها، فضل العرب، الشعوبية، التنبيه على علومها، علم العرب، الشعوبيون الإيرانيون، القوميون العرب، نقد الشعوبية.

Ibn Qutaybah and Arabic Sciences in an Ethno-centric Dialogue

By: Rasool Ja'fariān

Abstract: Ibn Qutaybah is pan-Arab anti-Iranian religious intellectual who advocates science and knowledge independently and not in the form of hadith. This can be perceived from his treatise titled *Fazl ol-Arab wa al-Tanbih ala Oloomiha* which was published with the help of Montgomery Watt and Peter Webb by Al-Maktabat al-Arabia publication in New York in 2017. This treatise has 108 pages in all, and is in two parts. The first part named «Fazl ol-Arab» is about Shu'ubyya and criticizes them. The second part titled «At-Tanbih alā Oloomiha» talks about Arabic sciences including horseback riding, astrology, sagacity, fortunetelling and its ways, sermons, poetry, and Arabic wisdom in the form of prose and poetry. There have been two versions of this treatise introduced in a short Arabic introduction. The first one is Maktaba oz-Zāhirīn version which only included the first part, and was published by Muhammad Kord Ali. The other version, published by Dār ol-Kotob Mesriyya, contains both parts; however, the first pages are missing and the quality of some of the other pages are really low. The correctors have stated that they have compared it with Valīd Mahmūd Khāles' publication published in 1998. The present paper is a report of the aforementioned treatise, and reviews Ibn Qutaybah's views.

Key words: Ibn Qutaybah, *Fazl ol-Arab wa al-Tanbih ala Oloomiha*, Shu'ubyya, *al-Tanbih ala Oloomiha*, Arab knowledge, pan-Arab, criticizing Shu'ubyya.

ابن قتیبه و علوم عرب در یک گفتگمان قوم‌گرایانه

— رسول جعفریان

ابن قتیبه از نسل روشنفکران دیندار، اما عرب‌گرای ضدایرانی و در عین حال مدافع علم و دانش به صورت مستقل و نه در قالب حدیث است. این را می‌توان از رساله او با عنوان «فضل العرب و التنبیه علی علومها» که به تازگی منتشر شده (به کوشش مونته‌گمری وات و پیتریوب، نیویورک، المكتبة العربیة، ۲۰۱۷) به دست آورد.

این رساله جمعاً ۱۰۸ صفحه و شامل دو جزء است. جزء اول این کتاب با عنوان «فضل العرب» درباره شعوبیه و نقد آنهاست و جزء دوم با عنوان «التنبیه علی علومها» درباره علوم عرب شامل اسب‌شناسی، نجوم، فراست، قیافه، عیافت و طرق و خط و کهنانت، خطبه و شعرو حکمت عربی در قالب نظم و نثر است. از این رساله دو نسخه موجود بوده که در مقدمه کوتاه عربی معرفی شده است. یکی نسخه مکتبه ظاهریه که سال ۱۹۰۹ توسط محمد کردعلی منتشر شده که فقط شامل جزء اول است. نسخه دیگر از دار الکتب المصریه که شامل هر دو جزء است، اما صفحات نخست آن افتادگی دارد و باقی صفحات هم برخی بسیار بد است. مصححان گفته‌اند که آن را با چاپ ولید محمود خالص که در سال ۱۹۹۸ منتشر کرده، مقابله کرده‌اند.

آنچه در ادامه ملاحظه می‌کنید، گزارشی از این رساله است که به اختصار مروری بردیدگاه‌های ابن قتیبه دارد. امیدواریم کسی اصل آن را به فارسی درآورد.

می‌دانیم که شعوبیه، عرب را به بی‌فرهنگی و بی‌دانشی متهم و تحقیرشان می‌کردند. ابن قتیبه بنا دارد از «دانش عرب» سخن بگوید و بدین ترتیب پاسخ مدعیات شعوبیان ایرانی را بدهد. دایره بحث به علم و دانش مستقل از دین محدود است و ارتباطی با حدیث ندارد. در واقع وی از علوم سخن می‌گوید که از جاهلیت در میان عرب بوده است، شاید با این تمایل که عرب حتی پیش از اسلام هم بهره‌ای از دانش داشته است.

جزء اول با بحث حسد آغاز شده و به نظر می‌رسد ابن قتیبه می‌خواهد از حسادت شعوبیه نسبت به عرب که به نظر او با آمدن اسلام و تشکیل امپراتوری، نعمتی الهی نصیبش شد، آن هم براساس این اصل کلامی که خداوند معایش مردم را میان آنها قسمت می‌کند، سخن بگوید. وی با عبارات تندی از دشمنی شعوبیه با عرب و از «السفلة، الحشوة، اوباش النبط و ابناء أکره القرى» یاد کرده است، اما همزمان «اشراف العجم» و متدینین آنها را که از شرافت نسب آگاهی دارند، از آن استثنا کرده است. (ص ۹) البته به گفته وی این سفله‌ها خود را با اشراف عجم درمی‌آمیزند که باید مراقب بود. سفله‌ها همه «شرف» را از عجم می‌دانند و بَعْض خود از عرب را آشکار می‌کنند. تکیه شعوبیان روی مثالب العرب بود؛ آثاری که زمانی عرب‌ها در منازعات بین القبایلی علیه هم می‌نوشتند و معایب یکدیگر را آشکار می‌کردند. ابن قتیبه «مثالب نگاری» را به زیاد بن ابیه نسبت به می‌دهد که وقتی معاویه او را به پدرش ملحق کرد و مردم براو طعن زدند، کتابی درباره مثالب دیگران نوشت تا فرزندانش در برابر کسانی که به آنان طعنه می‌زنند، از آن استفاده کنند و آن مطالب را در حق دیگران بگویند. بعد هم ابوعبیده معمر بن مثنی درباره مثالب عرب کتاب نوشت و مردم را به این امر تشویق کرد. وی در عین حال می‌گوید که نمی‌خواهد به او بپردازد؛ زیرا به کارهایش در زمینه

انتساب به انبیا و مسائل سخن گفته، او می‌گوید که در بحث، اهل عدالت است و نمی‌خواهد حق کسی را ضایع کند. (ص ۲۰) وی به خصوص تأکید دارد که همه انسان‌ها از یک پدر و مادر هستند، همه از خاک‌اند و به خاک برمی‌گردند. آنچه مهم است، تقوا و اطاعت الهی است. (ص ۲۱) به گفته وی آدم‌ها که خلق شدند، از نژادها و به رنگ‌های مختلف درآمدند. برخی دنبال علم رفتند، برخی دنبال نظامی‌گری و برخی هم به لهو و لعب و زنان تمایل پیدا کردند. در علم هم برخی دنبال فقه رفتند، برخی حساب و طب و نجوم. گاهی هم دنبال فن و صنعت و تجارت رفتند. شماری هم راه کیمیا را پیش گرفتند. (ص ۲۱) وی مثال‌هایی از کسانی که دائم به دنبال خواست‌های نفسانی هستند زده است، چیزی که سبب «خمول» و سستی و رذایل اخلاقی می‌شود و جامعه از کارهای مهم و اخلاقیات و مکارم بازمی‌ماند. (ص ۲۴) در واقع هدفش این است که فضائل را اکتسابی معرفی کند، فضائلی که به تدریج نسل به نسل منتقل می‌شود. در این زمینه شرافت یا رذالت نسب هم نقش مؤثری دارد و از پدر به پسر می‌رسد. به گفته او باید دید که امت‌ها چه اندازه به اخلاقیاتی مانند حلم و حیا توصیه دارند یا مثلاً از بخل پرهیز می‌دهند، اهل صبر و حفظ حقوق هم جواری و غیره هستند. به نظر ابن قتیبه عرب اهل این امور بوده و در ادبیات او انعکاس دارد. (ص ۲۵)

وی در این باره نمونه‌هایی از متون ادب عربی می‌آورد. البته هر قومی آدم خوب و بد دارد و اساس دنیا روی همین تقسیم‌بندی استوار شده است. اگر یک گروه مثلاً خوب‌ها نباشند، گروه دیگر شناخته نمی‌شود، اما بر اساس اینکه در میان یک امت، کدام یک غلبه دارد، درباره آن قضاوت می‌شود. (ص ۲۹) گاهی هم درباره امت‌ها، درباره نوع خوراک آنها و اینکه مثلاً مارخور یا ملخ‌خور هستند یا حیوانات دیگر را می‌خورند، قضاوت می‌شود. از عرب به دلیل خوردن برخی از غذاها و عجم برای برخی دیگر عیب گرفته شده است. البته این در حال «یسر» است والا در سختی و «عسر» که ملاک نیست. (ص ۳۰) ابن قتیبه در اینجا اطلاعات جالبی درباره غذاها و نوع چیزهایی که مثلاً از گوسفند می‌خورند، به دست می‌دهد که از نظر اینکه شأن عرب یا عجم را نشان دهد، اختلاف بوده است. از جمله درباره فالوذ هم سخن می‌گوید. (ص ۳۲) اخبار این بخش نسبت به حجم کلی کتاب، مفصل است. ابن قتیبه درباره خصلت‌هایی که معیار سنجش امم است، مثل شجاعت، اخباری می‌آورد و درباره وجودش در میان عرب و عجم بیان می‌کند. تفاوت عرب و عجم این است که عرب‌ها منقطع و متفرق می‌جنگند، اما عجم پول و

ابن قتیبه

فضل العرب والتنبیه علی علومها

تحقیق

چشم‌موتغری

یثرب



قرآن استناد می‌شود. (ص ۱۰) وی سپس چند نمونه از اخباری که درباره طعنه‌زدن برخی به برخی دیگر است و بوی شعوبی‌گری و ضد عربی و طعن در نسب دارد یا مجادله‌هایی که درباره برتری قومی بوده، به سبک کتاب‌های ادبی آورده است.

داستان بیان شرافت قومی است و او از ریشه عرب شروع می‌کند تا این برتری را نشان دهد. در ادامه درباره نسب عرب، اولاد اسماعیل، عرب بودن یا نبودن آنها و همین‌طور شرافت کسانی که مادرانشان کنیز بوده‌اند، اما شرافت کاری به مادر ندارد، صحبت شده است. همزمان از تسلط عجم بر تمام عالم به جز محال یمن و معد اشاره کرده و گفته است که اندکی از اینها اشراف عجم‌اند و باقی آنان از طبقات پایین بوده‌اند. این طبقات پایین را با تعابیری چون «الوضعاء، الادیاء، الکساحون، الحجاجامون، الدباغون، الخمارون، الرعاع، المهان» یاد می‌کند. (ص ۱۵) ریشه‌شناسی قومی آن روزگار و اینکه مردمان پس از نوح از نسل فرزندانش بوده‌اند، شاخص شرافت قومی است و اینکه تا زمان ابراهیم، عرب و عجم مساوی بودند تا آنکه عرب با ولادتش از اسماعیل بر عجم شرافت یافت. (ص ۱۸) ابن قتیبه در این بحث‌ها که غالباً بر محور تفاضل قومی،

«بعث المشرق» هم استناد کرده که توصیه شده «کُن فی بعث خراسان»، در حزب خراسانی‌ها باش. (ص ۴۴)

وی می‌گوید مردمان فارس پیش از اسلام «اعظم الامم ملکا و اشدهم شوکه» بودند، اما بعد از اسلام همه چیزشان از هم گسست. بعد از اسلام اهل فارس دیگر آدم مشهوری ندارند، جز این مفتح و فضل بن سهل و حسن ... (ص ۴۶) متن کتاب در این قسمت آسیب دیده و چون تک نسخه بوده نقطه چین‌ها که نشانگر از بین رفتن بسیاری از کلمات است، فراوان است.

ابن قتیبہ حدیث ثریا و علم و برخی از تعاریف دیگر از فارس را با مردم خراسان تطبیق می‌دهد و در این باره توضیح می‌دهد که اینها، یعنی اهل فارس و اهل خراسان نزد عرب یکی هستند و زبان هر دوی آنها فارسی است. (ص ۴۶) ستایش ابن قتیبہ از مردم خراسان به دلیل جنگیدن با امویان و اینکه هدفشان «غضباً لدین الله» بود شگفت است. (ص ۴۷) وی از نفوذ گسترده خراسانیان در دستگاه عباسیان هم یاد کرده است. (ص ۴۸)

در پایان جزء اول باز به سراغ بحث شعوبیان می‌رود و از اهل تسویه یاد می‌کند که برخی منصف‌اند و به آیه «ان اکرکم عند الله اتقاکم» استناد می‌کنند، اما برخی با استناد به اینکه «شعوب» در قرآن مربوط به عجم است، باز دنبال همان مطالب هستند. (ص ۴۹) وی سپس به عرب‌های افراطی در این سوی هم اشاره می‌کند که «یقابلون غلو الشعوبية بحمیتة العربیة» و می‌گویند که آنها یهمی هربخت، موالی همه عجم هستند؛ چون خداوند به وسیله عرب، عجم را هدایت کرده و به کمک عرب از رقیبت کفر و عذاب رها شده‌اند. ابن قتیبہ این را نمی‌پذیرد و می‌گوید هر کسی که با اختیار به اسلام گرویده باشد، هیچ کس بر او منتی ندارد. (ص ۵۳) جزء اول این رساله در صفحه ۵۴ با همین بحث تمام می‌شود. ابن قتیبہ بسیار زیرک است. ضمن آنکه در ادب بحث سعی می‌کند خود را اهل دلیل و برهان نشان دهد و گاهی تأکید کند که منصفانه رفتار کرده و مسیر خود را رفته و در برتری دادن عرب بر عجم مؤکداً پیش رفته است.

جزء دوم درباره علوم عرب است. ابن قتیبہ در همان آغاز، علم را دو بخش می‌کند؛ «علم اسلامی» که از میان دین و لغت و نحو و معانی شعر برخاسته و این اختصاصی عرب است؛ «هذا للعرب خاصّة و لیس للعجم فیہ سبب إلا تعلّمه». عجم تنها آن را فرامی‌گیرد، اما در اصل آن سهمی ندارد. به گفته وی خداوند بهره‌ای از این علم به عرب داده است که هیچ کسی در آن شریک

سلاح زیادی دارد و با فرماندهی و سلطان واحد می‌جنگد. (ص ۳۵) گویی بر آن است که بگوید نوع شجاعت یا نوع نظامی‌گری میان عرب و عجم فرق دارد، اما عرب‌ها از اصل شجاعت بهره‌مند هستند. اخباری هم از بهرام گورو جزآن از کتب عجم به دست می‌دهد. «قرأت فی کتب العجم». (ص ۳۶)

کم‌کم برای اثبات شرافت عرب به وجود حج، کعبه، داستان ابابیل و وجود آیین حنیفیت می‌رسد. اسلام تعدادی از احکام جاهلیت را تأیید کرد (ص ۳۷) و این یعنی اینکه اینها درست بوده است. بعد هم پیامبر (ص) از میان آنها آمد و قرآن وقتی که هنوز عجم نبودند، خطاب به عرب گفت: «کُنتم خیر امة اُخرجت للناس». گویی متوجه یک اشکال شده و آن اینکه قرآن این ستایش را نسبت به بنی اسرائیل هم دارد که آنها را بر عالمیان برتری داده است، اما بلافاصله آن را توجیه می‌کند که این مربوط به یک زمان مشخص بود. (ص ۳۸) سپس باز ستایش‌هایی از «قریش» را به این دلیل که از نسل ابراهیم هستند و مسائل دیگر دنبال می‌کند. همین‌طور روایاتی که در این باب به رسول منسوب است. (ص ۳۹) برخی از اینها بی‌شبهه روایاتی است که عرب‌ها در فضیلت خود ساخته‌اند. در روایتی رسول (ص) به سلمان می‌گوید: «به من غضب نوز که از دینت بیرون می‌شوی». سلمان می‌پرسد: «چطور ممکن است من نسبت به شما بغض داشته باشم، در حالی که به دست شما هدایت شده‌ام؟» رسول (ص) می‌فرماید: «اینکه نسبت به عرب بغض بورزی، به من بغض ورزیده‌ای؛ «تبغض العرب، فتبغضنی». (ص ۴۰)

ابن قتیبہ در اینجا برای نشان دادن جایگاه عرب در ایران به ویژه خراسان، بخشی از تاریخ خراسان پیش از اسلام را در نزاع میان شاهان ایران و هیاطله آورده که مجادلات سخت در میان بوده است. با آمدن اسلام خراسان شرافت یافته و ساکنان آن بهترین امت شده‌اند که طبعاً عرب‌ها نیز میان آنها بوده‌اند. همین خراسانی‌ها وقتی بنی‌امیه دنبال لُهو و لعب رفتند، بر آنان شوریدند، لباس سیاه برتن کردند و با آنها جنگیدند، حکومت را از آنان گرفتند و به بنی‌امیه دادند. (ص ۴۳) وی جمله معروف محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را پیش از پیروزی انقلاب عباسی خطاب به داعیان عباسی در آغاز کار آورده که خراسان را مناسب‌ترین نقطه برای قیام عباسیان دانسته است، در حالی که کوفه «شیعه علی» هستند، بصره «عثمانی»، جزیره «حروری مذهب»، اهل شام هم «اموی مسلک»، اما خراسان «صدور سلیمه و قلوب فارغه» دارند. (ص ۴۴) وی به احادیث ساختگی درباره

نیست. (ص ۵۶) به نظر می‌رسد به کاربردن کلمه «علم اسلامی». البته منهای فقه. تنها از این بابت است که این علوم پس از اسلام و در میان عرب پدید آمده است. با این حال کلمه «علم اسلامی» جالب است.

ابن قتیبه بدون توضیح بیشتر وارد دانش‌های خاصی می‌شود که عرب در آن دستی دارد و نخستین آنها علم «الخیل» یا دانش اسب‌شناسی. فرس‌نامه است؛ علمی که به ادعای ابن قتیبه هیچ کدام از امم یونانی، فارسیه، هندی، رومی جز اندکی در آن دستی نداشتند. مقصود شناخت انواع اسب است که وی از آنها یاد می‌کند و سپس نقل‌هایی می‌آورد. (ص ۵۷) مقصود از علم هم در اینجا سبک و سیاق همان متون ادبی متقدم است. تعدادی نقل از پیشینیان، گاهی نثر و گاهی نظم و آگاهی‌هایی که نامنظم درون آنها آمده و هر کدام گوشه‌ای از این دانش را پوشش می‌دهد؛ مثلاً از عبدالغفار خزاعی شعری شامل یازده بیت دارد و ابن قتیبه بعد از نقل آن می‌گوید: «وهذا الشعر یجمع لک فراسة الخیل». (ص ۵۹)

علم نجوم پس از آن آمده و به گفته ابن قتیبه از دانش‌های ویژه عرب علم به «مناظر النجوم و اسمائها و انواعها و مطالعها و مساقطها و الاهتداء بها» است. «انواء» در اینجا به معنای همین ستاره‌شناسی به سبک عرب جاهلی است. (ص ۶۰) در اینجا هم باز به همان سبک، اشعار و کلماتی درباره برخی از ستارگان مانند ثریا و قمر و جز اینها می‌آید که مشتمل بر آگاهی‌هایی درباره آنها در میان عرب است. ابن قتیبه می‌گوید که عرب سجع‌های زیادی [نثرهای موزون] درباره «طلوع النجوم» دارد که نشان‌گر علم زیاد است: «تدلّ علی علم جمّ کثیر». (ص ۶۲) دانش عرب به بادها، رعد و برق، باران و مانند آن هم مورد توجه ابن قتیبه بوده و برای هر کدام شعر و نمونه‌ای می‌آورد. (تا صفحه ۶۴)

علم الفراسه پس از آن قرار دارد و ابن قتیبه می‌گوید که برخی منکر سهم عرب در آن شده‌اند، اما به نظر او عرب «الحظّ الاوفر» در آن دارد.

لا تسأل المرء عن خلائقه فی وجهه شاهد من الخبر

«درباره خصایص هر شخصی از او سؤال نکنید؛ چرا که صورت او گواهی می‌دهد که چگونه است.»

چنان‌که در شعری در وصف رسول (ص) آمده است:

لو لم تکن فیہ آیاتٌ مُبینةٌ کانت بدهاته تُنبئک بالخبر

«حتی اگر آیات روشنی در او نباشد، ظاهرش تو را از احوال او آگاه می‌کند.»

پس از آن باز اشعار و حکایاتی درباره علم فراست آورده است. اینکه شما با تیزهوشی از قیافه کسی حدس بزنید که چه کاره است. ادامه آن «علم القیافه» است. ابن قتیبه می‌گوید که نمی‌داند این علم صرفاً در میان عرب است یا دیگران هم در آن شراکت دارند. مقصود از این علم، درک شباهت‌هایی است که در قیافه افراد از پدر و پسر و برادر و عمو و دایی هست. علاوه بر شناختن برخی از امور از روی آثار آنها، شبیه آنچه برخی از کارآگاهان در روزگار ما انجام می‌دهند. در این باره هم حکایاتی به سبک همان کتاب‌های ادبی آمده است. (ص ۶۷) نمونه آن داستان شراقة بن مالک است که قریش او را دنبال رسول (ص) فرستادند تا از روی آثار برجای مانده، مسیر و راه مهاجرت آن حضرت را بفهمد و به آنان خبر دهد. (ص ۶۸)

از دیگر علوم عرب که با هم آورده، علم «العیافة و الطرق و النخط و الکفانه» است. عیافه به معنای به پرواز درآوردن پرنده‌گان، شناخت مسیر آنها و فال‌گرفتن از آن است. وی حکایتی در همین باره که جن‌ها هم در آن هستند آورده است. (ص ۶۹) علم الخط، خط‌کشیدن در رمل است که در آن هم درباره نشان دادن خوبی یا

بدی یا خیر و شری که در انتظار است، سخن می گوید. علم طرق، پرتاب کردن سنگریزه به آسمان است که مسیر پایین آمدن آنها، اینکه با هم باشند یا متفرق، نشانه برخی از امور مورد نظر است (ص ۷۰) و «کهان» که به گفته ابن قتیبه اصلش از جنّ است. حکایتی هم نقل می کند که کسی داستانی در این باره برای رسول (ص) نقل کرده و آن حضرت هم شگفت زده شده است: «فجعل رسول الله صلی الله علیه و آله یعجب».

ابن قتیبه در پایان این قسمت، در یک پاراگراف کوتاه چنین نتیجه می گیرد که اینها علومی بود که از جاهلیت به اسلام رسید. اصل آن کار شیاطین بود که استراق سمع می کردند و آنها را به دوستان خود اطلاع می دادند. اسلام آن روش را باطل کرد و راه نجوم را بست. البته این ربطی به علم غیب ندارد که ویژه خداوند است. ما هم آنچه را که منجمان از شناخت خود نسبت به «القضاء علی النجم» مدعی هستند، منکر هستیم. به نظر می رسد مقصودش همان احکام النجوم است. (ص ۷۱)

دانش بعدی «الخطب» یا همان خطبه خوانی است که اشاره به قدرت عرب بر این است که می تواند ارتجالاً و بدون مقدمه متنی را به عنوان خطابه بسازد و بگوید. ابن قتیبه استاد اطلاعات ادبی و این حوزه است و حکایاتی در این زمینه از متن های ادبی و خطابی آورده که تاریخی هم است. (ص ۷۳)

دانش بعدی شعر است که «للعرب الشعر، لایشركها احد من الامم الاعاجم» (ص ۷۵) که هیچ کدام از عجم ها، اعم از ایرانی و رومی و هندی و یونانی ندارند. میراثی که از شعر در عالم عربی و اسلامی آمده، مورد توجه اوست. اینکه خداوند با شعر، اقوامی را در جاهلیت و اسلام بلند کرد، مادحانی که شعر می گفتند و شهرتی یافتند و در اقالیم عجم شناخته شدند و آثاری در این باره تدوین شد. (ص ۷۷) در اینجا نمونه هایی از آنان می آورد. او تأکید دارد که شعر وسیله ای برای ثبت و ضبط اخبار و جاودانی شدن نام خود و طایفه شان بوده است: «ولا دیوان لهم الا بالشعر» برای اینکه اُمی بودند. (ص ۸۱) او در اینجا به کتاب «الخبار الشعراء»ی خودش هم اشاره می کند: «کتابی هذا المؤلف فی اخبار الشعراء». (ص ۸۴) بحث شعر و این قبیل نکات، میدانی است که ابن قتیبه در آن فعال است و مثال های متعدد از انواع و اقسام آن می زند. وقتی خسته می شود می گوید که البته قصد تطویل نداریم و هدف ما اخبار مناقب و مثالب نبوده و ضمن اینکه می خواهد بحث را خاتمه دهد، باز به ارائه نمونه های دیگری پردازد. (ص ۸۹) برخی از بزرگان عرب هم تشویق به نقل شعر می کردند، چرا که حاوی «مکارم الاخلاق و غرائب الحکمه» بوده و ابن عباس هم می گفت: «ان الشعر، علم العرب، و هو دیوانها، فتعلموه». (ص ۹۳)

این نکته را برای این می گوید که عجم ها معمولاً به کلمات بزرگمهر و انوشیروان و غیره افتخار می کردند، اما به گفته وی اگر آنها در شعر عرب بگردند و کلمات به قول او حکیمانه اکثم بن صیفی و ابی حجار ابجر بن جابر عجلی و غیره را ببینند، بهتر از آن کلمات حکیمانه را خواهند دید. (ص ۹۴) به همین مناسبت عنوان این فصل از رساله را «الحکمة فی الشعر» گذاشته و نمونه هایی نقل کرده است. (ص ۹۵) فصل دیگری را هم کلمات حکیمانه منشور عرب گذاشته است. (ص ۱۰۴) در بخش اول گاهی به مقایسه کلام بزرگمهر و بیتی از شعر عرب در همان زمینه پرداخته است. (ص ۹۶) همین کار را در مقایسه میان جملات برخی از حکیمان و شعری از عرب، انجام داده است. مثلاً حکما می گویند: «السکوت اخو الرضا»، آن گاه این شعر عرب را آورده:

بنی هلال! ألم تنتهوا سفیهکم إن السفیه إذا لم یئنه مأمور

«ای بنی هلال، آیا سفیه خود را منع نمی کنید؟ وقتی سفیه منع نشود، یعنی مأمور به این کار و مورد تشویق شماست!» (ص ۹۸)

همین طور برخی کلمات حکیمانه هندی با شعر عرب را مقایسه کرده است. (۹۹) در بخش کلمات منثور حکیمانه، جملاتی از معاویه و عمرو بن عاص و اکثم بن صیفی و گاهی هم بدون ذکر قائل آورده است. (۱۰۴) در اینجا و به طور یکجاده‌ها جمله حکیمانه و مثل را بدون ذکر گوینده آورده و در نهایت می‌گوید که اینها علوم عرب است که ما اندکی را از مجموعه‌ای عظیم انتخاب کردیم. این علم ویژه آنهاست و کسی با آنها مشارکت ندارد. هر آنچه اهل فارس در این باره می‌دانند از آنها فراگرفته‌اند: «کَلَّ مَا يَعْلَمُهُ أَهْلُ فَارَسٍ، فَهْمٌ لَهُ مَتَعَلِّمُونَ». (ص ۱۰۶)

و اما بند اصلی این رساله

ابن قتیبه برای نشان دادن اینکه اهل فارس، اهل دانش‌های جدی نبوده‌اند، می‌گوید اگر ما درباره طبیبان قدیم پرسند بقراط و جالینوس را و اگر از آثار اهل نجوم و حساب قدیم سؤال کنند کتاب اقلیدس و مجسطی را و در منطق کتاب ارسطو را معرفی می‌کنیم. در زمینه موسیقی هم هر چه هست، از روم و یونان است، اما اهل فارس چیزی ندارند جز آنچه بقیه متعلمان و مستفیدین از علوم گرفته‌اند. علم فلاح از آن روم، شطرنج و کلیه و دمنه و حساب با حروف نه‌گانه هم از هند است. هندی‌ها طب قدیم هم دارند که روش آنها با روش یونانی‌ها متفاوت است. شاهد آنکه ایرانی‌ها در این باب متکی به دیگران بوده‌اند، داستانی است درباره شاپور که برای درمان خود و به دست آوردن علم طب، کسی را به هند فرستاد تا طبیبی فاضل برای آنها بفرستند. طبیب آمد و او را معالجه کرد و بعد هم جای خوبی در شهر شوش به او داد که مردم این شهر طب را از او یاد بگیرند؛ به همین دلیل اهل شوش، طبیبان فارس هستند. ابن قتیبه می‌گوید شاهدش آنکه در کتاب طب اهل شوش «جامع الطب المعمول بالسوس» رگه‌هایی از طب هندی و رومی می‌بینیم: «اخلاط هندیة و اخلاط رومیة». ابن قتیبه می‌گوید اگر کسی ادعا کند اسکندر، ایران را گرفت، مردمان را اسیر کرد و کتاب‌های آنها را به روم برد، به زبان خودشان ترجمه کرد و اصل آنها را سوزاند و اینکه در واقع علوم آنان اصلش از ایران است؛ خواهیم گفت که این گزارش و خبر شماس است. از طرف شما قبول، اما طرف دیگرش رومی هستند که باید به این نکته اقرار و اعتراف کنند و آن را بپذیرند و این مسئله نیازمند بینه و برهان است. (ص ۱۰۷)

آخرین پاراگراف نشان می‌دهد چه نوع مباحثی در آن وقت میان شعوبیان و عرب‌گرایانی مانند ابن قتیبه وجود داشته و بر سر چه موضوعاتی گفتگومی کرده‌اند. مهم این است که روی دانش و ریشه‌های آن هر دو طرف تکیه داشتند. از سوی دیگر پیداست که تفکر ایرانی یا آنچه حالا هم ایران‌شهری گفته می‌شود، ریشه‌های عمیقی داشته است. طبعاً درباره استدلال‌های هر کدام، افکار درست و نادرستی مطرح بوده و باید برای نقد و بررسی آنها راه علمی تاریخی و تاریخ‌نگارانه دقیقی یافت.